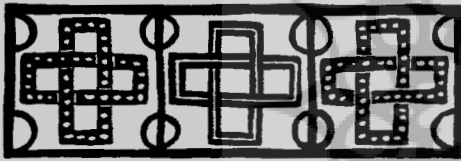
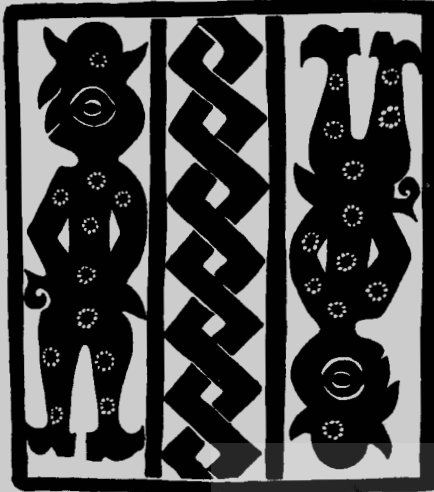


اسکیموها معتقدند هر انسانی دو روح دارد. وقتی کسی می میرد یکی از این دو روح به جهان دیگر می رود، که با توجه به نحوه‌ی مرگش ممکن است به مکانی خوش و یا جایی بد و ناخوش برود. روح دیگر نزدیک جسمش می ماند و اگر بازماندگان او مقررات خاصی را رعایت نکنند به آسانی آزرده می شود



می بایست تابوهای خاصی را رعایت کنند. اسکیموها معتقدند هر انسانی دو روح دارد. وقتی کسی می میرد یکی از این دو روح به جهان دیگر می رود، که با توجه به نحوه‌ی مرگش ممکن است به مکانی خوش و یا جایی بد و ناخوش برود. روح دیگر نزدیک جسمش می ماند و اگر بازماندگان او مقررات خاصی را رعایت نکنند به آسانی آزرده می شود. اگر تابوهای صبح را بشکنند. مثلاً کسی در دهکده آواز بخواند یا برقصد، یا مردان همراه با سگ‌هایشان به شکار بروند، یا زنان دست به کاری بزنند - گرداگرد روح مرده ابر سیاهی جمع شده و در دهکده به راه می افتد و تا زمانی که این ابر مزاحم از روی او برداشته نشود باعث اذیت و آزار ساکنان زیستگاه است. اما همین روح می تواند حامی مردم نیز باشد. وقتی اسم مرده را روی کودک نوزادی بگذارند، روح او وارد بدن نوزاد شده و از روح نوپای نوزاد مراقبت می کند زیرا روح او هنوز بسیار سبک است و امکان دارد به آسانی از جسم او بیرون برود.

چنانچه شخصی در موقعیتی تابویی را بشکند در وضع خاصی قرار می گیرد. بیرون آمدن از آن وضع ممکن نیست مگر این که در جلوی همه اقرار کند چه کاری کرده یا نکرده است. اسکیموها تصور می کنند دور شکننده‌ی تابو، ابر سیاهی تشکیل می شود. گر چه بیشتر موجودات انسانی قادر به دیدن این ابر نیستند اما به اعتقاد اسکیموها، جانوران این ابر را می بینند و نمی گذارند کسی آنها را شکار کند. به علاوه، این ابر مسری است. اگر شخصی نداند تابویی را شکسته است و یا شکستن تابویی را از دیگران پنهان کند، این وضع گریبان گیر همه خواهد شد.

بدین ترتیب از نظر اسکیموها، زن یا مرد خوب کسی است که آنچه را ممکن است باعث آسیب دیگران شود از دیگران پنهان نکند یا اینکه باید همه‌ی تابوها را مراعات کند و در صورتی که از روی اتفاق تابویی را بشکند می بایست بی درنگ در حضور جمع به آن اعتراف کند.

در غیر این صورت مصیبت، توفان، عدم موفقیت در شکار، بیماری و مرگ نازل خواهد شد. هر وقت حادثه‌ی ناگواری روی می دهد از شخص خاصی به نام آنگاکوت می خواهند معلوم کند چه حادثه‌ای روی داده و مسئول آن کیست. اسکیموها عقیده دارند آنگاکوت‌ها چه زن باشند و چه مرد، پر از نور هستند. همیشه یک روح، مثل روح یک خرس یا روح یک سنگ یا روح یک انسان، همراه آنگاکوت‌ها ست. آنها به کمک این ارواح قادرند گذشته و آینده

را ببینند، ابرهای سیاهی را که گرداگرد شکنندگان تابو یا ارواح مردگان را فراگرفته اند مشاهده کنند و به دیدن مکان‌های دور دست و جهان‌های دیگر بروند. اما با آن که آنگاکوت‌ها می توانند زمان و مکان‌های دور دست را ببینند و به درون انسان نگاه کنند، در عین حال قادر نیستند از میان پرده‌ی توفان و مه چیزی ببینند.

آسان می توان فهمید چرا اسکیموها تاریکی را پدیده‌ای اهریمنی می دانند و چرا معتقدند اعمال اهریمنی، دور انسان ابر سیاهی پدید می آورد. در ماه‌های تابستان کوتاه و زود گذر قطبی، گیاهان به ناگهان رشد می کنند و تقریباً یک شبه سر از خاک بیرون می کنند و هوا همیشه روشن است. اسکیموها در این مدت کوتاه بی هیچ احساس خطری سفر می کنند. غذا فراوان است و می توانند در زیستگاه‌های بزرگ در چادرهایشان با هم زندگی کنند. لباس‌های تابستانی سبک و راحت بوده، غذا را یک جا در یک دیگ می پزند و سرگرمی‌های شادی بخش کم نیست. اما در اواخر پاییز یعنی در ماه اکتبر که پرنندگان مهاجرت کرده اند و گیاهان بار دیگر خشکیده اند همراه با کم شدن تدریجی روشنایی، فصل هوای توفانی و نامطمئن از راه می رسد. اما بعد از رسیدن فصل زمستان، وضع هوا تثبیت و زمستانی می شود.

از اواخر تابستان تا آغاز زمستان همراه با وزش بادهای پاییزی، جشن بزرگی برای زن - خدای سدنا بر پا می کنند. سدنا، خاتون جهان زیرین و خاتون همه‌ی جانوران دریایی است که گذران زندگی در زمستان به وجودشان بستگی دارد. در این مراسم، مردم در یکی از بزرگ‌ترین خانه‌های زیستگاه

اسکیموها، باورها، هنرها

مارگارت مید

ترجمه علی اصغر بهرامی



را به خانه می‌آورند زنان باید بی‌درنگ از دوخت و دوز دست بکشند و قبل از پوست کردن خوک آبی می‌بایست جرعه‌ی آبی به جانور مرده و در حقیقت به روح او بنوشانند.

این مقررات یا به عبارت دیگر تابوها سبب شده‌اند که مردم همیشه مواظب رفتار خود باشند، همیشه چشم‌هایشان را باز کنند و مراقب باشند چه چیزی را شکار می‌کنند، چه چیزی را می‌برند، انبار می‌کنند، می‌پزند، می‌خورند و یا از چه چیزی لباس می‌دوزند. با همان دقتی که ما در ترافیک سنگین رانندگی می‌کنیم یا هواپیمایی را هدایت می‌کنیم، اسکیموها نیز می‌بایست در هر لحظه از زندگی خود مراقب حرکات و رفتار خویش باشند. از نظر اسکیموها انسان باید در هر لحظه از زندگی خود بداند کجا هست و چه می‌کند.

اشخاصی که در شرایط خاصی به سر می‌برند، مثلاً زنی که تازه صاحب فرزند شده است یا ساکنان زیستگاهی که کسی به تازگی در آن مرده است

از نظر اسکیموها، عالم نیز همچون محیط زیستشان جای خطرناکی است. برای زنده ماندن در چنین محیطی مردم باید مقررات ویژه‌ای را رعایت کنند تا جهان را برای خود و دیگران به محیط امنی تبدیل کنند. یکی از مقررات اساسی که هرگز نباید از آن غافل شد این است که جانوران خشکی و دریا را باید جدا از هم نگاه داشت. در یک روز، گوشت گوزن و خوک آبی و گراز ماهی را نباید با هم خورد و نباید آنها را یک جا انبار کرد. و تا زمانی که فصل شکار گوزن تمام نشده است زنان حق ندارند برای تهیه‌ی لباس زمستانی، کار روی پوست خرس را آغاز کنند. اما با شکار اولین گراز ماهی در فصل پاییز باید همه‌ی لباس‌ها آماده شده باشند زیرا در این موقع کار روی پوست‌های تازه‌ی خرس باید بی‌درنگ متوقف شود.

اسکیموها معتقدند همه‌ی جانوران روح دارند و چنانچه مقررات مربوط به جانوران را بشکنند ارواح جانورانی که مورد اهانت قرار گرفته‌اند مانع نزدیک شدن جانوران دیگر به شکارچی خواهند شد. وقتی لاشه‌ی خوک آبی



اسکیموها معتقدند
همه‌ی جانوران روح
دارند و چنانچه
مقررات مربوط به
جانوران را بشکنند
ارواح جانورانی که
مورد اهانت قرار
گرفته‌اند مانع نزدیک
شدن جانوران دیگر به
شکارچی خواهند شد

همه از حفظ می‌دانند.

افسانه‌های هر زیستگاه با زیستگاه دیگر کمی فرق می‌کند. با وجودی که اسکیموها دارای ملیت نیستند و جنگ را نمی‌شناسند و زبان آنها در یک پهتیه وسیع چندین هزار کیلومتری رایج است در عین حال هر گروه کوچک اسکیمو هویت ویژه‌ی خود را دارد: این که چه کسی متعلق به کدام گروه است و این گروه متعلق به کدام محل است، یعنی محلی که بیش از جاهای دیگر با آن آشنا هستند. اسکیموها همه‌ی نشانه‌های ویژه‌ی سرزمین خود و همه‌ی بادهای آن را می‌شناسند و با نگاه کردن به جهت‌ی که باد برف را می‌روید می‌توانند راه را پیدا کنند.

اسکیموها می‌دانند خوک‌های آبی جوان و خرس‌های قطبی سرگردان کجا ممکن است باشند. اما خودشان را مالک این سرزمین نمی‌دانند و در مقابل اقوام دیگر، از آن دفاع نمی‌کنند. آنان به مفهوم دیگری مالک این سرزمین هستند، بدین معنی که آن را چنان خوب می‌شناسند که می‌توانند به هر تازه‌واردی کمک کنند تا در این قسمت از جهان با امنیت کامل شکار کند. اسکیموها نسبت به همه‌ی کسانی که به امید غذا و پناهگاه و یافتن هم صحبت بر آنها وارد می‌شوند صاحب خانه‌های میهمان نوازی هستند.

پی‌نوشت‌ها:

1. taboo. محرّمات: چیزهایی که ممنوع و قدغن شده‌اند.

2. angakut

3. Sedna

4. Halloween به مراسم چهارشنبه سوری بی‌شباهت نیست.

5. نوعی پرنده است.

مقابل سرمای ناگهانی ایستادگی کنند. گاهی نوزادان را در سرمای زیر صفر ناگهان بیرون می‌آورند. در این حال کودکان لخت‌اند زیرا اسکیموها هیچ وقت بچه‌ها را قنداق نمی‌کنند.

با این روش، اسکیموها مردمی بسیار نیرومند و فعال بار می‌آیند، به طوری که می‌توانند تمام روز را بدون کوچک‌ترین حرکتی کنار سوراخ تنفسی خوک‌های آبی بنشینند و منتظر بیرون آمدن یکی از این جانوران شوند و از عهده‌ی این کار طاقت فرسا نیز برآیند. شکارچیان برای جلوگیری از حرکت پاهایشان دور آنها تسمه‌ی چرمی می‌بندند. زمانی که توفان مانع شکار می‌شود همه بی‌حرکت در خانه‌ی برفی خود می‌نشینند. در این حال، سوخت چراغ‌ها کم کم ته می‌کشد و چراغ‌ها تک تک خاموش می‌شوند و آخرین تکه‌ی غذا نیز تمام می‌شود. حتی در چنین شرایطی هم اسکیموها در تاریکی کاملاً ساکت نمی‌نشینند، آرام آرام با هم دم می‌گیرند، تا بالاخره یکی از شکارچیان که از همه بی‌باک‌تر است ناگهان از جا بلند می‌شود و از خانه بیرون می‌زند تا بخت خود را بیازماید. شکارچی در حالی که با همه‌ی نیروی خود با توفان می‌ستیزد به انتظار خوک آبی می‌نشیند تا شاید بار دیگر چراغ‌ها روشن شوند و دیگچه‌های غذا را روی آنها بیاویزند.

مردان نیرومندی که شکارچیان خوبی باشند همیشه سمت رهبری دارند، اما همین افراد اگر بد خلق و خود سر باشند به جنایتکارانی تبدیل می‌شوند که می‌توانند زیستگاهی را بیاشوبند. قدرت‌های نیرومند جهان خارج، نماد خطر قحطی و مرگ‌اند. انسان برای مقابله با این مشکلات از نیرو و حوصله و امید خود مایه می‌گذارد و از پشت گرمی دیگران مدد می‌گیرد.

گرچه پیران همه جا می‌روند اما سرانجام به همان خلیج‌های کوچک و زادگاه نخستین خویش و به آغوش مردم خود باز می‌گردند. هر گروه برای خود افسانه‌هایی دارد که از گذشته و طبیعت جهان مایه می‌گیرند. این افسانه‌ها را

اسکیموها تصور می کنند
 دور شکننده‌ی تابو، ابر
 سیاهی تشکیل می شود. گر
 چه بیشتر موجودات
 انسانی قادر به دیدن این
 ابر نیستند اما به اعتقاد
 اسکیموها، جانوران این ابر
 را می بینند و نمی گذارند
 کسی آنها را شکار کند



ظاهر می شوند. آنها با استفاده از اشیای مختلف، بدنشان را بزرگ و به پشتشان دو خیک باد کرده که با پوست خوک آبی درست می کنند بسته اند. نیزه به دست دارند. این دو پیکر، ساکت و خاموش پیش می آیند و جمعیت فریاد می کشد. مردها در یک جنگ نمایشی به این دو پیکر حمله ور می شوند و وانمود می کنند نیزه به تنشانشان فرو می کنند و تنشانشان را می برند یا به آنها کارد می زنند. این نمایش تا زمانی که خیکها پاره شود و پیکرهای نقابدار به زمین بیفتند ادامه پیدا می کند. اما درست مثل زمانی که به خوک آبی ای شکار شده آب می دهند، اینان را نیز با چند لیوان آب زنده می کنند. آنگاه همه‌ی مردان می توانند از آن دو سؤال‌هایی درباره‌ی آینده و بخت و اقبال خود در شکار بکنند. پاسخ‌ها، زمزمه‌وار و با صدای آهسته داده می شوند، از این رو هر کس می تواند پیش خود پاسخ را تعبیر و تفسیر کند.

از نظر اسکیموها هر نیرویی بر حسب کار برد آن ممکن است خوب یا بد باشد. سدا که در پاییز برایش جشن می گیرند، هم قدرت آن را دارد که جانوران دریایی را به اسکیموها بدهد و هم برعکس توانایی آن را دارد که مانع شکار آنها شود. آنگاکوت‌ها معمولاً از قدرت خود برای یاری و محافظت مردم استفاده می کنند و سدا را وادار می کنند به مردم کمک کند. اما در عین حال از آنگاکوت‌ها وحشت دارند، زیرا آنها می توانند از نیروی خود به زبان مردم نیز استفاده کنند، مثلاً مانع روشن شدن آتش با مته‌ی کماتی شوند و یا کسی را با یک نگاه به قتل برسانند. مردم همیشه تلاش می کنند قوی باشند و برای قوی کردن افراد ضعیف به آنها تعویذ آویزان می کنند. روح نیرومند و با تجربه‌ای که همراه با نام نوزاد وارد بدن او می شود باعث تقویت و نیرومندی روح سبک او می شود. مادر، کودکش را در لباس خود جای داده و او را با خود به همراه برده و بزرگ می کند. اما نوزادان در ضمن یاد می گیرند چگونه در

جمع می شوند و یکی از آنگاکوت‌ها طنابی را به تقلید از سوراخ تنفس خوک آبی در میان یخ، بر کف این خانه حلقه می کند. دو تن از آنگاکوت‌ها نیزه به دست آماده می ایستند تا در لحظه‌ای که سدا، مجذوب آوازی جادویی، خشمگین و کینه جو، از سوراخ تنفس سر بیرون می کند او را نیزه بزنند. ناگهان آنگاکوت‌ها نیزه‌هایشان را به تن سدا فرو می کنند و او را مجبور به بازگشت می کنند و تماشاگران، لکه‌های خون را بر نوک نیزه‌ها می بینند. اما تماشاگران معتقدند هنوز هم سدا در همان حول و حوش در گردش است و با خشم بسیار در کمین است تا هر کسی به چنگش بیفتد بگیرد.

روز بعد مردم روی باشلق‌هایشان تعویذهای قوی نصب می کنند که در مقابل بلا نگرهان آنها باشد. اسکیموها نخستین پیراهن نوزادان را از پوست پرنده درست می کنند و این تعویذها را از تکه‌های همان پوست درست می کنند. همه‌ی مردان وسط زیستگاه جمع می شوند و شروع به دویدن، پریدن و جیغ کشیدن می کنند و در حالی که مسیر گردش خورشید را به دور دهکده طی می کنند، به یکایک خانه‌ها سر می زنند. زنان انتظارشان را می کشند و دم هر دری، هدیه‌ای به آنان می دهند. چیزی مثل میهمانان هالوین در آمریکا.^۲

سپس جمعیت به دو گروه تقسیم می شود. گروه اول که متولدین زمستان اند اسم خود را باقرقره^۳ می گذارند و گروه دوم که در تابستان متولد شده‌اند مرغابی نام دارند. هر گروه اسم خود را از تعویذهای پوست پرنده خود اخذ می کند. دو گروه با طناب بلندی که از جنس پوست خوک آبی است مسابقه‌ی طناب کشی می دهند. چنانچه مرغابی‌ها پیروز شوند این پیروزی را به فال نیک گرفته، گمان می کنند زمستان خوبی در پیش است. سپس دو پیکر غول آسا که دو نقاب از پوست خوک آبی به صورت زده‌اند